



مجلات منطقه‌ها

بالا خیابان، پایین خیابان

زائران تهرانی که برای ادای نذرشان به مشهد آمدند، دست پر برگشتند

مدیون لطف امام رضا(ع) شدیم



گنبد بارگاه



دور دلش راهی حرم امام رضا(ع) گره می‌زند و یک نذر می‌کند. این زائر چهل و هشت ساله می‌گوید: نیت کردم اگر گرفتاری ام برطرف شود و آرامش به زندگی ام برگردد، دست کم سالی یک بار با خانواده ام به پابوسی امام رضا(ع) بیایم و یک گوسفند قربانی کنم. دربندی از رفع مشکلشان می‌گوید: یک جورهایی انگار همه چیز دست به دست هم داد تا ما راهی مشهد شویم. به تدریج برنامه سفر برای همه اعضای خانواده و همچنین خانواده دوستان هماهنگ شد و آمدیم. خوشبختانه وقتی به مشهد رسیدیم، خبر خوش دیگری هم به ما دادند و با این گره‌گشایی‌ها حسابی مدیون لطف امام رضا(ع) شدیم.

سمیرا شاهیان ادو خانواده همدل و هم سفر، هر کدام با نیت جداگانه ای راهی مشهد امام رضا(ع) شده‌اند: یک خانواده به بهانه نذر و خانواده دیگر با رسم همیشگی و مستمر زیارت. داریوش دربندی با همسر و پسرش همراه خانواده حسین جواهری در روز ولادت حضرت فاطمه(س) به حرم مطهر مشرف شده‌اند: روزی که به تعبیر او «بهترین زمان برای تجدید عهد» است. این جمع امیدوارند هم نذر گره‌گشای زندگی‌شان باشد و هم این پیوند معنوی باعث شود هرگز میان آن‌ها و امام رضا(ع) فاصله نیفتد. در حالی که جمع هشت نفره این زائران در صحن پیامبر اعظم(ص) روبه‌روی باب‌الجواد(ع) مشغول گرفتن عکس یادگاری هستند. داستان نذر خانواده دربندی را می‌شنویم.

● پیوند قلبی و همیشگی با حرم

ثمینه رسولی، همسر این زائر تهرانی، به طور کامل با این تصمیم همراه بوده و از ابتدا ذهنیت مثبتی درباره این نذر داشته است. او می‌گوید: حتی پیش از اینکه ما جراحی شود و مشکل رفع شود، حس خوبی به این نذر داشتیم و از تصمیم همسر استقبال کردیم. او توضیح می‌دهد که این نذر نه فقط برای برطرف شدن مشکلشان،

● عهده‌ی دیگر برای اجرای نذر

داریوش دربندی، زائر تهرانی، از آن روزهایی می‌گوید که یک گرفتاری کوچک اما آزاردهنده مالی، زندگی‌اش را دستخوش نگرانی کرده بود. خودش می‌گوید آن قدر ذهنش را مشغول کرد که شب و روز دنبال راهی بود تا گره این مشکل باز شود. در همان روزها زاره

بلکه دلیل اصلی‌اش برای حفظ پیوند قلبی با حرم بوده است و ادامه می‌دهد: از آخرین باری که به مشهد آمده بودیم، هشت سال می‌گذشت. آن زمان پسر یک ساله بود و حالا مدرسه‌ای شده است. همیشه دلمان می‌خواست دوباره بیاییم، ولی فرصت فراهم نمی‌شد. پیوندمان با حرم کم‌رنگ شده بود تا اینکه توسل و نذر بهانه‌ای شد که سرانجام حرکت کنیم و به امید خدا هر سال نذرمان را ادا خواهیم کرد.

حاج مهدی عبدی نقشه قدیم خیابان کاشانی ۱۲ را ترسیم کرده است

ثبت جزئیات روی کاغذ

سمیرا شاهیان همراه حاج مهدی عبدی در خیابان رضوان و کوچه‌های شهید جاویدی در محله بالا خیابان قدم می‌زنیم. او باز نشسته جهاد کشاورزی است و خلبان هواپیماهای سم پاش بوده است. علاقه این عضو هیئت امنای مسجد و تکیه علی اکبری هابه محله قدیمی‌اش و تعلق خاطری که به اهالی رفته و مانده دارد، سبب شده است دفتری بردارد و نقشه خیابان‌ها و کوچه‌ها را برای خود ثبت کند. در همین رابطه همیشه از نمازگزاران و قدیمی‌های محله‌ها اگر جزئیاتی از گذشته محله دارند، اطلاعاتش را در اختیار او هم بگذارند. تعریف می‌کند: درست مقابل تابلو شهید جاویدی ۳ کوچه دیگری وجود داشت که نبش آن مغازه قصابی رضامحجوب فرد بود: از کاسبان قدیمی، متدین و منصف که اکنون هم عضو هیئت امنای مسجد علی اکبری هاست. عادت داشت دفتر مشق‌ها را جمع می‌کرد و از وسط دفتر، کاغذ جدای کرد و دور گوشت می‌پیچید.



عکس: سمیرا شاهیان/شهرآرا



ایستگاه دوم: نزدیک تقاطع کاشانی ۱۲ و کوچه شهید جاویدی ۳، کنار یک ساختمان دو طبقه قدیمی، شعبه نفت بود. سید سبزه رویی بود که اهالی او را آقای نفتی صدا می‌زدند. او روی یک گالن فلزی نفت که رویش را با تشکچه‌ای پوشانده بود، جلو همین شعبه نفت می‌نشست. یاد می‌آید تقریباً هر هفته یک بشکه بزرگ نفت هم به مغازه خواربارفروشی پدرم می‌آورد.



ایستگاه سوم: از شعبه نفت به سمت مغازه پدرم، در میانه راه، منزل مرحوم احمد قالیباف طوسی بود. ایشان بعد از اینکه در ارتش بازنشسته شد، تعلیم رانندگی می‌داد. حدود سال ۱۳۵۲ با پیکان ایشان رانندگی یاد گرفتیم. در کوچه حمام باغ هم آقای حسن اژدری، داماد آقای قالیباف طوسی، بستنی‌های مغزدار می‌فروخت. اوایل یادوریال و اوایل با پنچریال بستنی می‌خریدم. طعم آن بستنی‌ها هنوز در یاد اهالی مانده است.



ایستگاه اول: ابتدای خیابان کاشانی ۱۲، اولین کوچه در سمت چپ منزل آیت‌الله... محامی بود. نوجوان که بودم، ایشان به من اعتماد کرده بود و برای چاپ اعلامیه‌ها به خانه‌اش می‌رفتم. در اواخر دهه ۵۰ حالتی از شکنجه ایشان دیدم که هرگز فراموش نمی‌کنم. صبح زمستانی سختی بود. دیدم نیروهای ساواک ایشان را با لباس بسیار کمی ابتدای کوچه رها کردند. بنده خدا با همان احوال ناخوش وضعی که داشت، تلاش می‌کرد خودش را به منزل برساند.